

جلسه پرسش و پاسخ با دکتر سروش دباغ در کانال تلگرام (قسمت هفتم)

میخواستم پرسش منظور دقیق قرآن (برای اثبات حقانیت خودش) از اینکه چند جا ذکر کرده که اگر میتوانید چند آیه و یا سوره "مثل" قرآن بیاورید چیست؟ همانند از چه لحاظ؟ از لحاظ معنایی؟ فصاحت و بلاغت عربی؟ در هر صورت اگر هم کسی بتواند کلامی مثل قرآن بیاورد متهم به تقلید از قرآن میشود و در هر حال شکست با کسی است که مبارزه را قبول میکند.

مقوله "تحدی" قرآن را به نظرم باید در سیاق آن فهمید و در نظر آورد. چنانکه در می یابیم، متن مقدسی مثل قرآن در زمینه و زمانه دیگری تکوین یافته، روزگاری که جهان بالمره رازآلود بود و اسطوره ای اندیشی نرّم زمانه بود. اگر در متون حتی مستشرقان هم نظر کنید، در می یابید که کثیری از مخاطبان اولیه پیامبر، مفتون آهنگین و کوتاه و بلیغ و کوبنده بودن آیات مکی می شدند، ما که در آن زمانه نبودیم و نمی توانیم از تجربه مخاطبان پیامبر داشته باشیم، حجاب ستمبر ۱۴ قرنه میان ما و آن روزگار وجود دارد؛ حجابی که هیچ زائل شدنی و برطرف شدنی نیست. مسئله کسی مثل من در روزگار کنونی، به تعبیر کانتی کلمه، سراغ گرفتن از شروطی است که مخاطب سخن قرآن بودن را امکان پذیر می کند. به تعبیر دیگر، دلمشغولی اصلی من این است که آیا در روزگار کنونی همچنان می توان مخاطبی پیامبر و قرآن او بود یا نه؟ آیا میتوان به تعبیر حافظ قصه گیسویی که ۱۴ قرن قبل سروده شده را همچنان فهمید یا نه؟ پاسخ اجمالی من به این پرسش مثبت است. در سه سخنرانی "نگاهی به زندگی پیامبر اسلام" به این مسئله از منظر خویش پرداخته ام. خوب است این ۳ سخنرانی را از روی سایتهم گوش کنید و از این منظر به مسئله «تحدی» نگاه کنید. دست کم من مسئله را اینگونه صورتبندی می کنم؛ صورت بندی ای که با تلقی سنتی از این مسئله البته متفاوت است....

باسلام واحترام خدمت استاد بزرگوار جناب دکتر سروش دباغ...باتوجه به حوزه بسیار تخصصی و پیچیده فلسفه تحلیلی چگونه میتوان از این شاخه مهم در رشته های دیگر علوم انسانی و بالخصوص علوم اجتماعی سود برد

۲- چگونه میتوان از فلسفه بطور اعم و فلسفه تحلیلی بطور اخص در جهت حل معضلات ومشکلات جهانی مثل پدیده تروریسم وجنگ / آلودگیهای زیست محیطی و....استفاده کردو به آن جنبه کاربردی تری داد.

۳- بنظر حضرتعالی کدامیک از شاخه های فلسفه مانند فلسفه تحلیلی یا فلسفه قاره ای ونظایر آن برای جهان امروز ما مناسبتر و مفیدتر است...

اولا فلسفه یک دیسپلین معرفتی در عداد دیگر دیسپلین هایی چون جامعه شناسی، بیولوژی، حقوق و ... است. از اینرو عده ای نظیر من می توانند تعلیم و تعلم تخصصی در این حوزه داشته باشند، مانند یک فیزیکدان و جامعه شناس و ریاضی دان. ثانيا، مشخصا درس " فلسفه علوم اجتماعی" برای دانشجویان و پژوهشگران رشته های مختلف علوم اجتماعی به نظرم مفید و بلکه ضروری است. ثالثا به مقولاتی چون آلودگی محیط زیست که مسئله ای ذوابعاد است، می توان در شاخه هایی چون " اخلاق کاربردی" در سنت فلسفه اخلاق پرداخت. رابعا، به نظرم هم سنت فلسفه تحلیلی برای جهان امروز ما نکات آموختنی و شنیدنی بسیار دارد، هم سنت فلسفه تحلیلی. شخصا، با اینکه دانش آموخته سنت تحلیلی ام، از آثار فیلسوفان قاره ای بسیار بهره برده و

می برم. در عین حال، آشنایی با تفکر نقادانه و مبانی معرفت‌شناسی معاصر، به نظرم برای هر کسی که کار نظری و فکری و پژوهشی جدی می‌کند، لازم است. در دوره ۱۵ جلسه‌ای "معرفت‌شناسی و تفکر نقادانه" به سهم خویش به این مقولات مهم پرداخته‌ام. می‌توانید این فایل‌های صوتی را از روی سایت‌م گوش کنید....

با سلام و دعای خیر: در مورد بحث جدایی و تنهایی که سالک مدرن تنهایی دارد نه جدایی، سوالی دارم. بنظرم جدایی از این دست از جنس شناخته نیست. این جدایی مقوله‌ای فرا زمانی است اینجوری نیست که من جستجو گرانه بدنبال چیزی که میدانم چیست بگردم، کششی دم به دم است که در تابش تنهایی همچون فسونی افسونگر مرا میخواند و آن حس جدایی در من جاری میشود و همچنان می‌رانی به آن سو و دور میشوی از این سو در یک حرکت و زمان غیر خطی میچرخ میچرخ و سودایی لطیف همچنان در جانت جاری است تنها و باز جدا و... باز در صفحه تنهایی ات نقشه مرغی میکشی و باز جدا افتاده از سایه نارونی که تا ابدیت جاری است جاری میشوی.

در این نگاه تنهایی و جدایی مقولات فرا زمانی است و تنهایی همنشین جدایی و این نبوده‌ی ناشده این احوالات را بر انسان قدیم و مدرن یکسان جاری میسازد. راستش تفاوتی که دکتر بیان فرمودند نفهمیدم لطفا توضیح دهید-

ممنون از نکاتی که نوشتید. در باب تفاوت میان جدایی و تنهایی، هم در مقاله اول "طرحواره‌ای از عرفان مدرن" که در "در سپهر سپهری" منتشر شده، توضیحات مبسوط داده‌ام، هم در مقاله "هبوط در هیچستان" که در کتاب "فلسفه لاجوردی سپهری" منتشر شده، هم مصاحبه "بحران معنا: تردیدها و تنهایی‌ها". خوبست، خصوصا اگر جستار دوم و سوم را نخوانده‌اید، آنها را در مطالعه بگیرید. "تنهایی معنوی" به روایت من، با تلاطم‌های روحی نسبت و وثیقی دارد و سهم کسانی است که خود را در این عالم مانند کثیری از سالکان و عارفان سنتی جدا افتاده نمی‌بینند و تجربه فراق را از سر نمی‌گذرانند، در عین حال تنهایی سردی از سنخ تنهایی و تلخی کامورا نیز تجربه نمی‌کنند؛ از اینرو آنها تنهایی معنوی "نامیده‌ام. بدین معنا، از قضا" تنهایی معنوی"، تخته بند زمان و مکان است، نه به تعبیر شما فرا زمانی؛ چرا که با اینجا و اکنون سالک ارتباط و وثیقی دارد. در جلسه نقد و بررسی "مقالات طرحواره عرفان مدرن" که اخیرا در "بنیاد سهروردی" برگزار شده و فایل صوتی آن روی سایت‌م هست، در پاسخ به انتقادات عالمانه دوستان بدین امر هم اشاره کردم، می‌توانید آن فایل صوتی را نیز از روی سایت‌م گوش کنید.

با سلام خدمت دکتر دباغ عزیز. به نظر شما تحقق راستین گفت و گوی ادیان بر اساس مدل تکثرگرایی دینی هیک و سروش انجام پذیر است یا مدل سنت‌گرایی و وحدت متعالیه ادیان نصر و شووان و دیگر سنت؟

به نظرم مبتنی بر مدل کثرت‌گرایی دینی هیک و عبدالکریم سروش و تفکیک میان "پلورالیسم نجات" و "پلورالیسم صدق"، گفتگوی ادیان محقق‌شدنی‌تر است. عنایت داشته باشد، در گفتگوی ادیان، بنا بر مجاب کردن طرف مقابل نیست که فی‌المثل بیا و آئین خود را فرو بگذار و به دین ما در آ؛ اصلا. بلکه مراد گفتگو کردن و آشنایی بیشتر با مواضع طرفین است. به عنوان مثال، من مسلمان در گفتگوی یا یک مسیحی درباره آئین او بیشتر می‌آموزم و یک مسیحی و یا یهودی نیز درباره آئین من بیشتر مطلع می‌شود. در ۳ سال اخیر، با دوست کشیشی، بارها با هم درباره مسائل الاهیاتی اسلام و مسیحیت گفتگو کرده‌ایم، بدون اینکه من بخواهم ایشان را مسلمان کنم یا بالعکس ایشان بخواهد مرا مسیحی کند، در عین حال از نشست و برخاست و گفتگوی

با یکدیگر نیز بسیار آموخته ام. از انجائیکه عمیقا پلورالیست ام و کثیری از گروندگان به ادیان مختلف را بر نهج صواب می دانم، هنگام گفتگوی با ایشان بهره های بسیار می برم، چرا که در مقام مجاب و قانع کردن ایشان نیستم، در عین حال مواضع خود را نیز فرو نمی نهم، بلکه بیشتر در پی آشنایی و فهم مواضع ایشان هستم ...

من درباره نسبت ویتگنشتاین متاخر با پست مدرنیسم است آیا میتوان او را جز پست مدرن ها طبقه بندی کرد؟

می توانم اینگونه پاسخ دهم که در ادبیات ویتگنشتاین پژوهی، کسانی چون کریپکی و دامت و مک داوول و هکر و، ویتگنشتاین متاخر را در فضای سنت تحلیلی فهم کرده و درباره آموزه های فلسفی او در این سنت فلسفی قلم زده و تدریس کرده اند. از سوی دیگر، در سنت قاره ای نیز، برخی از فیلسوفان و شارحان نیز، مضامین و مفاهیمی چون « نحوه زیست»، « شباهت خانوادگی»، « بازی-زبانی»، « ورزیدن» و « استدلال تبعیت از قاعده» را در فضای فلسفه قاره ای فهمیده و درباره آن سخن گفته و آثاری چند منتشر کرده اند. از منظر ایشان ویتگنشتاین متاخر یکی از منادیان عقل قاصر تخته بند زمان و مکان در قرن بیستم است. خوبست مقاله " عقل همیشه قاصر" من که اخیرا منتشر شده را در مطالعه بگیرید، مقاله متکفل تبیین مفهوم " نحوه زیست" در ویتگنشتاین متاخر است. امیدوارم به زودی « در باب فلسفه تحلیلی: با محوریت ویتگنشتاین»، کتاب چهارم من درباره فلسفه ویتگنشتاین که این ایام مشغول نهایی کردن آن هستم، منتشر شود و در دسترس علاقه مندان قرار گیرد. " عقل همیشه قاصر" نیز در این کتاب گنجانده شده است...

در زمینه فلسفه (به طور ویژه فلسفه تحلیلی) داشتم.

ما در فلسفه غرب در دوره مدرن شاهد این هستیم که نسبت به فلسفه ارسطویی بی مهری های بسیاری می شود و ارسطو گرایی نوعی برچسب تحقیر کننده است و بنا به تعبیر شخصیتی مانند راسل هر پیشرفتی که در فلسفه ویا علم اتفاق افتاده است محصول لگد هایی است که به پارادایم ارسطویی زده شده است.

خواستم بدونم

۱- چه اشکالاتی در پارادایم ارسطویی وجود داشت که این چرخش ها اتفاق افتاد.

۲- امروزه جایگاه پارادایم ارسطویی در محافل علمی غرب چگونه است؟

بله، دو مؤلفه فلسفه و پارادایم ارسطویی در دوران جدید به زیر کشیده شده است: غایت اندیشی (teleologism) و ذات گرایی (essentialism). هم به لحاظ جهان شناختی، مفهوم غایت «teleos» مدتهاست به محاق رفته و علم تجربی جدید، خودرو و بی غایت انگاشته میشود، هم به لحاظ متافیزیکی مفهوم غایت داشتن هستی به نحو دیگری تقریر شده است. خوب است کتاب " دین و نگرش نوین"، نوشته والتر استیس، با ترجمه هدایت جلیلی را در این باب بخوانید، نکات خوبی را توضیح داده است. درباره «ذات گرایی» نیز، هر چند برخی از فیلسوفان تحلیلی به اقتفای کریپکی، از احیای ذات گرایی در نیمه دوم قرن بیستم سخن گفته اند، اما این ذات گرایی صبغه دلالت شناختی دارد و نه ذات گرایی وجود شناختی ارسطویی. برای بسط بیشتر این مطلب، خوبست مقاله "نومینالیسم وجود شناختی و فلسفه تحلیلی" در کتاب " امر اخلاقی، امر متعالی" مرا ببینید، همچنین مقالات شش گانه ام درباره تاریخ فلسفه تحلیلی که در بخش مقالات فلسفی سایتیم در دسترس است....

"حقیقت مطلق وجود ندارد و هیچ چیز مقدس نیست" این جمله در کدام مکاتب فلسفه مورد قبول است؟ خصوصا در مکاتب فلسفی جدیدی محلی از اعراب دارد؟!

پاسخ. نمی دانم مراد دوست گرامی از " حقیقت مطلق " چیست دقیقا؟ موضعی وجود شناختی است و یا معرفت شناختی؟ اگر مراد دست یافتن به «مرّ واقعیت» است، خیلی از مکاتب جدید فلسفی، به «رئالیسم پیچیده» معتقدند. لازمه این سخن این است که هر چند حقیقت به راحتی فراچنگ نمی آید، اما وظیفه عقلانی ما عبارتست از دراز کردن پای مدعا به اندازه گلیم دلیل و نه بیشتر. بدین معنا به حقیقتی در معنای معرفت شناختی باور دارند که از تنها از طریق صدق و توجیه دعاوی و ارزیابی ادله ای که له مدعیات اقامه می شود، به دست می آید. علاوه بر این، اگر مراد این باشد که هیچ حقیقت و صدقی علی الاصول یافت نشدنی است، قائل این سخن شکاک است. «شکاکیت فلسفی»، هم در دوران قدیم و هم امروزه قائلان و منتقدانی دارد. فی المثل دکارت، با طرح کوگیتوی خود در " تاملات"، در پی پاسخ دادن به شکاکان زمانه خود بود. در دوره " معرفت شناسی و تفکر نقادانه"، جلسات ۱۳ و ۱۴ به تفصیل درباره انواع " شکاکیت" در فلسفه معاصر سخن گفته ام، خوب است این دو جلسه را از روی سایتیم گوش کنید.

سوالی که بنده از جناب دباغ داشتم این بود که اگر معتقد باشیم اخلاق در جامعه حکومت کند، کدام نوع اخلاق مدنظر ایشان است؟ اخلاق فضیلت گرا؟ اخلاق سودگرا؟ اخلاق نتیجه گرا؟ و باقی اصناف و مکاتب اخلاقی که هر کدام به نوبه خود سخنی برای عرضه دارند....

پاسخ. خوبست مقاله " فضیلت و سیاست " و همچنین چند گفتگوی من درباره اخلاق و سیاست را در ۲ کتاب " امر اخلاقی، امر متعالی" و " در باب روشنفکری دینی و اخلاق" بخوانید، همچنین ۳ فایل صوتی تحت عنوان " اخلاق و سیاست" را از روی سایتیم گوش کنید. چنانکه در آن جستارها آورده و استدلال کرده ام، در مجموع با لحاظ کردن و بکار بستن " فایده گرایی اخلاقی قاعده محور» در وادی سیاست همدلم و این موضع را موجه می دانم. مقاله انگلیسی ای هم در این باب نوشته ام که در آستانه انتشار در یک ژورنال است.

با تشکر از مدیریت و همچنین استاد سروش سوال : حقیر اخیرا مصاحبه استاد ملکیان را تحت عنوان دویدن در پی آواز حقیقت را مطالعه کردم ایشان در بخشی از این مصاحبه در تعریف ایمان فرمودند که ایمان نوعی رویکرد وجودی و انفسی به اعتقادات دینی است ولی اینجانب زیاد برایم مفهوم نبود و نیست چون به ایشان دسترسی نبود از مدیریت محترم استدعا دارم جهت ایضاح بیشتر از استاد سروش پرسیده شود منظور از این تعریف چیست با تشکر بسیار فراوان

بله آن مصاحبه خواندنی را سالها پیش خوانده ام. اگر بخواهم مبتنی بر آنچه امروز از مفهوم «ایمان» و اصناف ایمان ورزی می فهم سخن بگویم، رویکرد وجودی به ایمان را ذیل دو تلقی « ایمان شورمندانه» و « ایمان از سر طمانینه» می فهمم. در مقاله " پاکی آواز آباها: تاملی در اصناف ایمان ورزی" که ۲ سال پیش منتشر کردم و اکنون در کتاب " فلسفه لاجوردی سپهری" گنجانده شده، ۴ تلقی از ایمان را به روایت

خویش از یکدیگر تفکیک کردم. خوبست این مقاله را در کتاب "فلسفه لاجوردی سپهری" بخوانید، دو سنخ دیگر ایمان ورزی به روایت من عبارتست از: ایمان ورزی معرفت اندیشانه، ایمان ورزی آرزومندانه... سوال من این است که با توجه به اینکه مسئولیت تربیت فرزند توسط والدین در جامعه ما بسیار سنگین است و نمیتوان به راحتی فرزندی اخلاقی تربیت کرد و اگر هم بتوان شاید در جامعه ای که "آدمی گرگ آدمی است" و "آدمی خوارند اغلب آدمان/از سلام علیکشان کم جو امان" اخلاقی تربیت کردن کودکان چندان موجه نباشد آیا فرزند آوری امری غیر اخلاقی نیست؟ چگونه میتوان به کودک خود درس صداقت آموخت در حالی کودک میبند والدین خودش به کرات دروغ میگویند؟ چگونه میتوان به کودک خویش آموخت که هیچگاه دروغ نگوید در حالی که در جامعه ای زیست میکنیم که دران گرگان بسیاری وجود دارند که از صداقت انسان سوءاستفاده میکنند؟ چگونه میتوان به کودک خویش درس وفاداری آموخت در حال اینکه دشمنان دوست نمای بسیاری وجود دارند که از وفاداری انسان سوءاستفاده میکنند؟

در مجموع شاید نگاه مرا به انسانها مقداری بدبینانه بدانید ولی به گمانم این نگاه، نگاه واقع بینانه ای به انسان است و شاید برای کسانی که چوب اخلاقی زیستن خویش را در این جامعه بی دروینگر خورده اند این بیت حافظ تسلی خاطر باشد که "آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست /عالمی از نو به باید ساخت و ز نه آدمی"

آقا میعاد عزیز، با نکاتی که درباره نهاد و طبیعت انسانها آورده اید، به نحو اغلبي همدل و موافقم. درعین حال از مقدمات درست، به نظرم نتیجه نادرست گرفته اید یا دست کم دلیلی له موجه بودن نتیجه و موضع خود اقامه نکرده اید. به تعبیر دیگر، ادعای «غیر اخلاقی بودن فرزند آوری» باید به نحو مستقل سنجیده شود. به فرض که چنین روال های سیئه ای در جامعه ما جاری باشد که علی الاصول با آن همدلیم، اما از این مقدمات تحریبی نمی توان نتیجه گرفت که لزوما تربیت فرزند در جامعه غیر ممکن است، کما اینکه عده ای به رغم این همه مشکلات، فرزندان خود را به نیکی تربیت می کنند، مواردی که مبطل مدعای کلی شماست. می پذیرم که تربیت فرزندان در داخل کشور سخت شده، خصوصا در قیاس با جوامعی مثل کانادا که اکنون در آن زندگی می کنیم و به عیان می بینم بچه ها در فضای مدرسه و اجتماع چگونه و چقدر سالم و متوازن تربیت می شوند. فاصله بسیار است؛ اما لازمه منطقی وجود این فاصله و سختی ها و تلخی هایی که میان ما جاری و ساری است، نا ممکن بودن تربیت اخلاقی فرزندان نیست. پس، به قول قدما، ادله شما «مثبت» مدعا نیست، به تعبیر دقیقتر تا کنون مثبت مدعا نیست. شاید ادله دیگری در آینده ذکر کنید که مدعایتان را موجه کنید، اما شواهد و ادله کنونی اقامه شده، به نظرم برای موجه انگاشتن مدعای شما درباره غیر اخلاقی بودن فرزند آوری کفایت نمی کنید و به اصطلاح مقنع نیست...

با توجه به اینکه دکتر سریال شهرزاد رو دنبال میکنه و نسبتا سریال عمیقی است و تلویحا به شرایط امروز جامعه ما اشاره داره بد نیست برای جذاب تر شدن پرسش و پاسخ در پایان نظرش را بجا سریال پرسید

دوست مان به یکی از پست های فیس بوکی من اشاره کرده اند که نوشته بودم سریال «شهرزاد» را می بینم. تا کنون ۱۶ قسمت از این سریال را دیده و لذت بسیار برده ام. کارهای حسن فتحی را خیلی دوست دارم؛ پیش از این «شب دهم»، «مدار صفر درجه» و «میوه ممنوعه» را دیده ام. به نظرم بازیها خیلی خوب است، داستان، روایت شسته رفته و جذابی دارد، ۲ کار چاووشی در این سریال تحت عناوین «کجایی» و «

افسار» را خیلی دوست دارم و بارها شنیده ام. اشاره تلویحی سریال به فضای کنونی جامعه نیز البته قابل تامل و جالب است. با دیدن این سریال، بارها شعر اخوان که پس از کودتای ۲۸ مرداد سروده شده را با خود زمزمه کرده ام. به نظرم «شهرزاد» از بهترین و درخشانترین سریال هایی است که در ۱۰-۱۵ سال اخیر در داخل کشور تولید شده، اگر درخشان ترین نباشد....